



گفت و گوی بیورک و هاروی



Bjork & P. J. Harvey Dutch Tv

بیورک: وقتی پنج ساله بودم به مدرسه موسیقی رفته و ده سال را آنجا گذراندم. تمام وقت موسیقی کلاسیک می‌زدم، و مادرم موسیقی هیپی گوش می‌کرد.

پی‌جی: من از دهکده‌یی آمده‌ام که در آن دختر دیگری نبوده که با او بازی کنم. همه پسر بودند. دوستان برادرم همه از من بزرگتر بودند، پس من به وقت‌گذرانی در تنهایی هادت کردم.

بیورک: من معمولاً وقتی شاد هستم ترانه می‌سازم. ترجیح می‌دهم، در تنهایی با لحظه‌های شگفت‌انگیز مواجه شوم و لحظه‌های شاد را با دیگران تقسیم کنم.

پی‌جی: بسیاری مواقع فکر می‌کنم تصویری کاملاً نامطبوع از من وجود دارد. اغلب افرادی که برای مصاحبه نزد من می‌آیند کاملاً همبسته هستند. نمی‌دانم دلش چیست، فرض می‌کنم که مردم می‌دانند من علاقه چندانی به مصاحبه ندارم.

رتال جامع علوم انسانی

بلوز، ریتم و بلوز (R&B) و باب‌دیلن و رولینگ استونز گوش می‌دادند. هیچ وقت طرفدار بیتلز نبودند، همیشه استونز.

بیورک: وقتی پنج ساله بودم به مدرسه موسیقی رفته و ده سال را آنجا گذراندم. تمام وقت موسیقی کلاسیک می‌زدم، و مادرم موسیقی هیپی گوش می‌کرد. بیست و چهار ساعته در خانه ما گیتار سولو بخش می‌شد، و مادر و پدر بزرگم و پدرم بیشتر به موسیقی جَز، سایمون و گارفانکل Simon and Garfunkel، و بیشتر، از این قبیل موسیقی گوش می‌کردند. و من همه آن‌ها را دوست داشتم. دوست

زندگی می‌کردم با مردمی با موهای بلند که جیمی هندریکس گوش می‌کردند و من بین این دو خانواده رفتم و آمد می‌کردم و می‌آموختم که؛ شاید آزادی موی بلند نیست، شاید کتوشلوار نشانه ادب نیست. و این‌که هیچ چیزی را مسلم فرض نکنم. **پی‌جی:** پدر و مادرم من و برادرم را در هر کاری که می‌خواستیم بکنیم تشویق می‌کردند. آن‌ها هر دو اهل هنر بودند و به موسیقی علاقه خاصی داشتند. موسیقی برای آن‌ها خیلی اهمیت داشت. من و برادرم ساعت سه صبح با صدای بلند موسیقی از خواب می‌پریدیم و نمی‌توانستیم بخوابیم. بیشتر به

بیورک: من اولین فرزند مادر و پدری بودم که از چهارده سالگی عاشق یکدیگر بودند. وقتی من به دنیا آمدم مادرم نوزده و پدرم بیست ساله بود. آن‌ها آدم‌های محافظه‌کار اما شادمان بودند. مادرم بعد، از این‌که یک سال خانه‌دار بود و از من مراقبت می‌کرد، قاتی کرد و تبدیل به یک هیپی فمینیست شد. و از پدرم جدا شد. پدرم همان‌طور که بود باقی ماند؛ با یک پرستار ازدواج کرد. او مردی بسیار سخت‌کوش و پراترزی بود. بسیار قدرتمند بود و زندگی شادی داشت. و مادرم کاملاً می‌خواست که قدرتمند باشد. روی دیوارها پروانه نقاشی می‌کرد و من در خانه‌یی

داشتم که به هر سه این دنیاهای متفاوت نشان دهم که آن چه دارند را مسلم فرض نکنند پس جیمی هندریکس را به پدرم و پدر بزرگم و مادربزرگم می‌دادم که نشان دهم، شاید، سولوهایش خیلی هم از جَز دور نباشد. و از آلبومهای جَز به مدرسه موسیقی‌ام می‌بردم تا مثلاً به آن‌ها نشان دهم شاید مایلز دیویس (موسیقیدان جَز Miles Davis) با استراوینسکی یک ارتباطی دارد، شاید اختلاف شدیدی بین آن‌ها نباشد. و موسیقی کلاسیک را برای پدرمادرم می‌بردم. من دوست داشتم یک موجود بیرونی باشم که به آن‌ها نشان دهم. زندگی آن‌قدرها هم آسان نیست، خیلی بیشتر از آن است که شما فکرش را بکنید.

پی‌جی: من اولین گیتارم را در ۱۸ سالگی خریدم. از یازده سالگی ساکسیفون می‌زدم. پس در آن زمان با موسیقی آشنا بودم و می‌توانستم موسیقی [نت] بخوانم. بعد، فکر کنم یکی از دوستان موسیقیدان ما می‌خواست یک گیتار آکوستیک بفروشد، من آن را خریدم. همیشه فکر می‌کردم جالب است که بتوانم هم‌زمان ساز بزنم و بخوانم. پس، از روی کتاب‌های آکورد و کتاب ترانه‌های گروه‌های مورد علاقه‌ام، خودم گیتار یاد گرفتم. من یک کتاب ترانه باب دیلن و یک کتاب «پلیس» داشتم.

مجری: اولین آهنگی را که ساخته‌ی یادت هست؟

پی‌جی: متأسفانه. بله.

مجری: آیا از آن شرمگین هستید؟

پی‌جی: خیلی زیاد.

مجری: درباره چه بود؟

پی‌جی: درست یادم نیست، درباره یک سفر بود. دختری در سفر. من ترانه‌های زیادی ساختم که هرگز نور روز را نخواهند دید.

بیورک: من معمولاً وقتی شاد هستم ترانه می‌سازم. ترجیح می‌دهم، در تنهایی با لحظه‌های غمگین‌ام مواجه شوم و لحظه‌های شاد را با دیگران تقسیم کنم. فکر کنم مردم راه‌های متفاوتی برای مواجه شدن با چیزها دارند. من می‌دانم که دوست دارم چیزها، آهنگ‌ها، فقط اتفاق بیفتند. آن‌ها یک دفعه می‌آیند و تو باید با آن‌ها مواجه شوی؛ یک دفعه بیرون می‌ریزند. و نمی‌توانی آرام بگیری. دیوانه می‌شوی تا وقتی که آن‌ها را آن‌طور که باید تمام کنی.

پی‌جی: بعضی وقتها یک ترانه یک دفعه بیرون می‌ریزد و باید خود را به اندازه کافی رها کنی تا این

اجازه را بهش بدهی. و به هیچ کار اضافی نیاز ندارد ناگهان ظرف پنج دقیقه آن‌جاست. و بعد که نگاه می‌کنی از خودت می‌پرسی: «این دیگر از کجا آمد؟ من به این فکر نمی‌کردم!» اما این همیشه اتفاق نمی‌افتد. خیلی اوقات، ترانه‌ها، ماه‌ها وقت می‌برند تا آماده شوند، تکه‌یی را حذف کنی، تکه‌یی را دوباره اضافه کنی، تکه‌های مختلف را در جاهای مختلف امتحان کنی؛ کاری واقعاً دشوار.

بیورک: در انتهای روز، آهنگ نوشتن مثل سازماندهی یک اتفاق است. این تقریباً بیشتر کار من است. این‌که واقعاً سازماندهی شده و با دقت کار شود مثلاً نه پیانو می‌گیریم، این پیانو باید آن‌جا برود و این پیانو این‌جا باشد و دو نفر می‌خواهم که این پیانو را بزنند و پنج نفر این پیانو را بزنند و سعی می‌کنم آن را طوری بچینم که انگار تله‌یی برای یک حیوان جنگلی می‌گذارم. و بعد باید بنشینم و ببینی که حیوان به کجا می‌رود، و اگر از راهی که تو چیدی آمد، فقط قدر آن را بدان و از آن لذت ببر.

بیورک: مردم ایسلند خیلی درون‌گرا هستند. خصوصاً در زمستان. با خودشان هستند، بسیار قوی، خودکفا و بی‌نیاز. آن‌ها به خورشید نیازی ندارند تا آن‌ها را خوشحال کند؛ خودشان می‌توانند این کار را بکنند. بعضی وقتها زیادی مفروراند، مثلاً اگر یک ایسلندی یک پا را از دست بدهد می‌گوید: «اصلاً بهش آن چنان نیازی هم نداشتم؛ همیشه سذ راه پای دیگرم بود؛ این تقریباً فلسفه ایسلندی است. خیلی وایکینگ و خسته‌کننده. در عین حال وقتی یک ایسلندی ارتباط برقرار کند از ته وجود ارتباط برقرار می‌کند. آن‌ها معتاد کار کردن، روزی ۱۸ ساعت کار می‌کنند. تمام هفته. نمی‌نوشند چون عقیده دارند اگر یک استکان شراب در وسط هفته بنوشی شراب، زمان و پول را حرام کرده‌ی. پس تمام هفته کار می‌کنند بعد در آخر هفته خوشگذرانی می‌کنند. گله و شکایت نمی‌کنند، گله نباید کرد. خودخوری و حسرت گناه است.

پی‌جی: من اوقات زیادی را با خودم صرف می‌کنم. من از دهکده‌یی آمدم که در آن دختر دیگری نبود که با او بازی کنم. همه پسر بودند. دوستان برادرم همه از من بزرگتر بودند، پس من به وقت‌گذرانی در تنهایی عادت کردم. خیلی چیزهای خوب نیز در این حالت برای من اتفاق افتاد، چون از تخیلات‌ام زیاد استفاده می‌کردم. در این حالت موقعیت‌هایی را بوجود می‌آوری که مردم را بازی دهی. سعی کردم

مدتی در لندن زندگی کنم؛ برای تحصیل در دانشکده هنر به آن‌جا رفتم. اما در آن زمان موسیقی‌ام یا گرفت و از رفتن به دانشکده منصرف شدم. بعد خودم را در لندن یافتم در حالی که نمی‌خواستم آن‌جا باشم. از آن لذت نمی‌بردم. بعد از آن همه وقتی که در اطراف روستاها گذرانده بودم زندگی شهری برایم خیلی غریبه بود.

بیورک: وقتی بچه بودم، خیلی بیرون راه می‌رفتم. از خانه مادربزرگم به خانه پدرم به خانه مادرم به مدرسه‌ام ایسلند تقریباً طوری است که انگار کسی آن‌جا زندگی نمی‌کند. و وقتی راه می‌رفتم می‌توانستم بخوانم و بخوانم بدون این‌که کسی بشنود و همین‌جوری خواندن را یاد گرفتم. و ده پانزده سالی را همین‌گونه گذراندم. و این گنج کوچک من بود. راز کوچک من و بعدها یک تهیه‌کننده پیدا کردم. اول آن‌ها سعی کردند کاری کنند که من موقع خواندن یک جا بایستم که کاملاً احمقانه است. قرن‌ها طول کشید که بتوانند آن را به من یاد دهند. من هم بالاخره تقریباً یاد گرفتم. اما بعد خیلی آرام و متین می‌خواندم و زمزمه می‌کردم بعد یک دفعه داد می‌زدم و همه چیز می‌ترکید و بعد باید همه چیز را درست می‌کردند و من کلی خجالت‌زده می‌شدم. بعد از پانزده سال خواندن در برابر میکروفون تصمیم گرفتم دوباره موهبت بیرون خواندن را به خودم عرضه کنم. پس ماهی هفت قسمت‌های ترانه‌ها را ضبط می‌کردیم بعد می‌رفتیم بیرون و آن‌ها می‌نشستند بعد هیدفون و میکروفون‌هایی با بُردی بسیار زیاد می‌گذاشتیم. آن‌ها همان‌جا می‌نشستند و در نزدیکی نیمه شب، زیر آسمانی پرستاره من می‌رفتم کنار دریا، از آن‌ها دور می‌شدم، طوری که کسی مرا نبیند. و بعد باهایم را در آب دریا می‌گذاشتم و بلند می‌خواندم. بعد می‌دویدم و می‌خواندم و به میان بوته‌ها می‌رفتم و این تجربه بسیار ارزشمندی برای من بود امیدوارم باز هم بتوانم این کار را بکنم.

پی‌جی: میزان زیادی از هیجان و شور امکاناتی هستند برای وجود. اما غالباً وقتی بهش می‌رسی، مقفاری فروکش می‌کنند. بله، اما همیشه خیال این‌که چه طور می‌تونست باشه هیجان‌انگیزترین بخش است. چه طور می‌تونست باشه... من اغلب هنگام ساختن آهنگ هم در موردش فکر می‌کنم، که درونی‌ترین ایده؛ مثل این است که یک مشت کلمه روی کاغذ باشند یا یک تصویر کوچک یا

همچین چیزی، این بهترینی است که می‌تواند باشد، که یک آهنگ می‌تواند باشد. بهترین است، و از آن جا به بعد، همه چیز کمی فروکش می‌کند. در مورد روابط هم همین‌طور است، و یا حداقل در مورد تجربیاتی که من داشتم. نقطه شروع است که هیچ‌انگیزترین قسمت است و بالاترین میزان امکانات را داراست، وسیع‌ترین محدوده و بعد دوباره همه چیز به واقعیت برمی‌گردد. پس شاید به همین خاطر است که من از مرحله غیرواقعی‌اش لذت می‌برم.

مجری: چه زمانی اولین بار به این نتیجه رسیدی یا اطمینان پیدا کردی که می‌توانی آهنگساز شوی؟
 پی‌چی: نه، من اطمینان ندارم، و هیچ‌وقت نخواهم داشت. در واقع وقتی مشغول نوشتن هستم، زمانی بسیار بسیار ناراحت است، چون در طول هر قدم از مسیر به خود - تردیدی شدید فرو می‌روم. در طول پنج دقیقه می‌توانی به یک ایده جدید برسی، یک قطعه جدید که روی آن کار می‌کنی و فکر می‌کنی «این عالی‌ه، آره، این خیلی خوبه. می‌تونم از پس‌اش بریام.» و پنج دقیقه بعد فکر می‌کنی: «چه‌طور همچین فکری کردم، فقط یه خروار آشغاله، باید ولش کنم، چه‌کار دارم می‌کنم؟ باید یک کار دیگه بکنم.» همیشه همین‌طور است همیشه واقعاً دشوار است و هیچ‌وقت سرشار از اعتماد بنفس نیستم.
 بیورک: ۹۹ درصد جز مزخرفه، ۹۹ درصد موسیقی رقص مزخرفه و ۹۹ درصد موسیقی معاصر، مثل موسیقی مینی‌مالیستی مزخرفه، می‌دونید. ۹۹ درصد اپرا مزخرفه. اما فقط یک درصد هست که خوب از آب درمی‌آید. و ۹۹ درصد موسیقی من مزخرفه، من فکر می‌کنم، و فقط سعی می‌کنم و سعی می‌کنم و سعی می‌کنم یک، یکبار کار کند.
 مجری: آیا فکر می‌کنید که رسانه‌ها تصویری خلاف واقع از شما ارائه داده‌اند؟

پی‌چی: بله، همین‌طور است، نه همیشه، اما بسیاری مواقع فکر می‌کنم تصویری کاملاً نامطبوع از من وجود دارد. اغلب افرادی که برای مصاحبه نزد من می‌آیند کاملاً عصبی هستند. نمی‌دانم دلایل چیست، فرض می‌کنم که مردم می‌دانند من علاقه چندانی به مصاحبه ندارم ولی به این دلیل نیست که من از این روند بدم می‌آید، فقط این است که افراد دیگر این‌گونه نیستند ولی من قدری احساس ناراحتی می‌کنم. اما این روندی الزامی است چیزی است که مجبورید با آن کنار بیایید. فکر می‌کنم که

نوع موسیقی و تصویری که برای خود انتخاب کرده‌ام. مردم را به این گمان انداخته که من یک جور مرد - خوار هستم. (می‌خندد) که تا حالا تا حدی درست بوده...

بیورک: فکر کردم که باید در مجله باشم، در تلویزیون، در رادیو و باید آن من باشم. همان نسخه‌ی از خودم که می‌شناسم. که باعث سوءتفاهم بزرگی شده است. به سرعت متوجه شدم این دو چیز متفاوت است که شما می‌شناسید: آن آدم در رسانه‌ها و من. دلایل هم این نیست که من نمایش بازی می‌کنم یا چیزی را وانمود می‌کنم یا همچین چیزی، درست مثل این اتاق که از داخل و از بیرون کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد. به این معنی نیست وقتی که کسی از بیرون خانه نگاه می‌کند و این کفایت را نمی‌بیند، مثل دروغ می‌بیند. پس این به نوعی برایم شبیه به یک بازی است. منظورم نوع فرومایه‌اش نیست، چیزی شبیه به آن، ولی باید نسبت به آن آگاه باشید، این‌طور نیست، که مثلاً برایش خودم را بکشم.

پی‌چی: وقتی که در تور هستم زندگی‌ام کاملاً متفاوت است با آن‌چه در خانه می‌گذرد. چون وقتی درخانه‌ام هستم می‌توانم بسیار ثابت باشم، می‌توانم روزها کسی را نبینم. بسیار ساکت و آرام. و تور در هیچ جایی برای مدت طولانی نمی‌مانی، دائماً در حال حرکتی، دائماً پراکنده‌ی، با تعداد زیادی آدم در اطرافت. پس، من فکر می‌کنم به هر دوی این جوانب در زندگی‌ام احتیاج دارم. به یک اندازه به هر دو نیاز دارم. هیچ‌کدام بدون دیگری درست‌کار نمی‌کنند و من اگر یکی را نداشتم هیچ‌کدام برایم ارزشی نداشت.

بیورک: یک سال پیش از من خواستند در مراسم Brit اجرا کنم و از من خواستند اجرای دونفره‌ی با Meatloaf داشته باشم. و من این‌طور بودم بی‌له، خیلی ممنون. اما گاهی اوقات دو چیز است که شما دوست دارید، مثل شکلات و پیاز، اما شاید نباید یک غذا از مخلوط این دو درست کنید. آن‌ها گفتند: «باشد، باشد، باشد»، و David Bowie را پیشنهاد کردند و من دوباره گفتم: «خیلی افتخار می‌کنم، او یک نابغه است و همه این حرف‌ها، اما مطمئن نیستم که حالا بتوانم چیز زیادی به یکدیگر بدهیم. شاید زمان مناسبی نباشد یا همچین چیزی و بعد پرسیدم: «من می‌تونم یک پیشنهاد بدم؟» باشه، می‌تونم پالی [PJ] را بخوام؟» بله، بله و من پالی را

خواستم و او هم جواب مثبت داد و من بسیار خوشحال بودم...

موسیقی پاپ برای من بسیار بسیار مهم است. فکر می‌کنم از نیرمندترین نیروها در زندگی روزمره باشد. یا دوستم پرروز در امریکا صحبت کردم، او گفت: «مردمشور این موسیقی پاپ را ببرند، آشغاله. می‌دونی؟» او کمی افاده‌یی است و از من خواست تا برای Steve Reich موسیقی و این چیزها بنویسم. و من گفتم: «نه این‌طور نیست، بسیار مهم‌تر است. بسیار نیرومندتر است.» مشکلاتی جدی وجود دارد. مشکلات شخصی. از اغلب آمریکایی‌هایی که دچار مشکل می‌شوند بپرس، چه کسی را به کمک می‌طلبند؟ آر‌تا فرنکلین یا بیل کلینتون؟ و من فکر می‌کنم ۹۰ درصد آن‌ها اگر قلب‌شان شکسته باشد آر‌تا فرنکلین را انتخاب می‌کنند. و یا اگر که جشنی داشته باشند که به اندازه اندوهگین بودن مهم است، آر‌تا فرنکلین را انتخاب می‌کنند.

آر‌تا فرنکلین همیشه برای آن‌ها، وقتی به او نیاز دارند آن‌جا خواهد بود. بیل کلینتون مطمئناً مواظب جریانات دیگری است مثل سیاست یا مواظب نیست و حتی می‌توانی تا ابد در این باره بحث کنی. اما موسیقی، موسیقی پاپ از سیاست‌های شخصی مراقبت می‌کند، اگر آن‌ها نکنند، هیچ‌کس نمی‌کند. موقعیت‌هایی وجود دارد که با دوستی بنشیننی و ده ساعت حرف بزنی و نتواند کمکی بکنند اما یک قطعه درست، می‌تواند. حالا به این دلیل است که موسیقی پاپ مهم می‌شود. □

ساز بازار SAAZ BAZAAR

اگر در فکر خرید، فروش و یا معاوضه ساز هستید
آگهی شما را به رایگان در این صفحه چاپ می‌کنیم

ساز بازار
SAAZ BAZAAR

گروه آموت
Amot Group

به دو نوازنده همفکر نیازمند است
گرایش گروه Space Rock و
Alternative Rock
ترجیحاً به نوازنده درام و بیس سیست
که توانایی کار با کیبورد را نیز داشته
باشد نیازمندیم. - پیمان
۰۶۶۲ - ۳۵۰۶۳۳۶

به یک درامر جهت تمرین و
اجرای آثار Radiohead نیاز
شدید داریم.
تلفن ۲۴۰۸۵۹۰
a_sh_1381@Yahoo.com

ساز بازار
SAAZ BAZAAR

Music Instruments Market

صفحه ساز بازار
از نمایندگی‌ها و مراکز فروش ساز
آگهی می‌پذیرد

ساز بازار
SAAZ BAZAAR

به یک Bassist و Drumer در تهران
نیازمندیم. ما چندتا نوازنده گیتار
الکترونیک هستیم که می‌خواهیم با
گروه کار کنیم. بیشتر به راک دهه ۷۰
و همه‌جور متال به جز Nu - metal
و Rap - metal علاقه داریم.

نشانی ما:
saded_213@yahoo.com